بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 26/08/93

جلسه 1068

بحث راجع به خروج بعض اطراف علم اجمالی از محل ابتلاء بود، صورت اولی را که یک طرف خارج بود از قدرت عقلیه بحث کردیم و عرض کردیم در اینجا علم اجمالی انحلال حقیقی دارد و تکلیف در آن طرف غیر مقدور ساقط است انشاءا و روحا، و در طرف داخل در قدرت شک بدوی در تکلیف داریم لذا اصل برائت جاری می کنیم.

اگر هم انحلال حقیقی را منکر شدید مثل حضرت امام یا مثل آقای صدر که انحلال حقیقی را به لحاظ روح تکلیف منکر شد انحلال حکمی هیچ مشکلی ندارد، اصل برائت در طرف داخل در محل ابتلاء جاری می شود، در آن طرف خارج از محل ابتلاء یا اصل عملی موضوع ندارد چون اصل برائت در جائی که امکان وضع ظاهری باشد امکان وجوب احتیاط باشد رفع ما لایعلمون بگوید احتیاط را واجب نکردیم، ایجاب طریقی احتیاط در آن طرف خارج از محل ابتلاء اصلا موضوع ندارد، چون ایجاب طریقی احتیاط برای حفظ غرض لزومیِ محتمل هست، در مورد طرف غیر مقدور غرض لزومی تکوینا حفظ می شود چون مکلف قادر بر عصیان نیست، و لذا امر طریقی به احتیاط که به داعی تحفظ شرعیِ غرض واقعی محتمل هست موضوع ندارد، وقتی وجوب احتیاط امکان نداشت و وضع ما لایعلمون ممکن نبود رفع آن هم ممکن نخواهد بود.

و ان شئت قلت: ترخیص ظاهری در ارتکاب آن طرف غیر مقدرو با فرض اینکه مکلف مکفوف العنان است نسبت به آن و عاجز است از ارتکاب آن لااقل ادله اصول از این ترخیص منصرف است.

اگر اصرار کنید که خطابات قانونیه داریم و در اصول عملیه هم خطابات قانونیه شامل آن طرف خارج از محل ابتلاء می شود، می گوئیم خوب بشود، تا مادامی که آن طرف خارج از محل ابتلاء غیر مقدور است از اینکه اصل عملی به عنوان خطاب قانونی شامل آن بشود و شامل این طرف داخل در محل ابتلاء هم بشود محذور عقلی یا عقلائی پیش نمی آید، چون عملا مخالفت قطعیه ممکن نیست، ارتکاب آن طرف خارج از محل ابتلاء ممکن نیست، و وقتی محذور ترخیص در مخالفت قطعیه پیش نیامد چون مخالفت قطعیه ممکن نیست جریان اصول در اطراف محذوری ندارد.

پس بر فرض آن عرائض ما را نپذیرید و اطلاق آن خطاب قانونی اصل عملی را نسبت به آن طرف خارج از محل ابتلاء ادعا کنید، می گوئیم بسیار خوب در شمول خطاب اصل عملی نسبت به این مورد که یک طرف غیر مقدور است و طرف دیگر مقدور است محذور عقلی و عقلائی در کار نیست، چون اگر ملاک در تعارض اصول این بود که جریان اصول خلاف ارتکاز عقلائی هست در اینجا خلاف ارتکاز عقلائی نیست با توجه به اینکه یک طرف معین غیر مقدور است، فرق می کند با مثال علم اجمالی به حرمت احد الضدین که یا قیام بر من حرام است در این آن یا جلوس، اینجا ارتکاب هر کدام از این دو طرف فی حد ذاته ممکن است جمع بین ارتکاب قیام و ارتکاب جلوس در آن واحد ممکن نیست، اینجا را ما می پذیریم که جریان اصول در اطراف خلاف ارتکاز عقلائی هست، اما در ما نحن فیه اصلا ارتکاب یک طرف غیر ممکن است، وقتی ارتکاب یک طرف غیر ممکن شد و فقط یک طرف را می شود مرتکب شد جریان اصول در هر دو طرف مادامی که احد الطرفین غیر مقدور است هیچ محذور عقلائی ندارد و خلاف ارتکاز عقلاء نیست، چون تضمین شده است عدم تحقق مخالفت قطعیه، و خلاف وجدان عقلی هم نیست، همچنین جریان اصول در اطراف عقلا قبیح نیست، و لا اقل من الشک تمسک می کنیم به اطلاق دلیل اصل عملی.

#### صورت ثانیه خروج از محل ابتلاء:

اما صورت ثانیه این است که یک طرف علم اجمالی خارج از قدرت عقلیه نباشد، معمولا آقایان صورت ثانیه را که مطرح می کنند مثال را به جائی می زنند که داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست ولی مقدور عرفی هست، سید فشارکی مثال می زده به عضّ رأس الشجره گاز گرفتن نوک درخت، داعی نوعی از انسانهای متعارف بر این کار و امثال این کار نیست، حالا اگر علم اجمالی پیدا کنیم که یا عضّ رأس الشجره حرام است مثلا یا خوردن این آب، این را مثال می زنند برای خروج از محل ابتلاء به شکل صورت ثانی.

لکن یک فرض دیگر هست و آن این است که یک طرف عرفا مقدور نباشد ولو عقلا مقدور هست.

تفصیل محقق عراقی در این صورت:

البته مثل محقق عراقی این فرض دوم را هم مطرح می کند و تفصیل می دهد که به نظر ما این تفصیل تفصیل وجیهی هست، می گوید صرف اینکه داعی نوعی بر ارتکاب نباشد این دلیل نمی شود که ما بگوئیم خطاب تکلیف شامل آن نمی شود و یا علم اجمالی در مورد آن منجز نیست، ولی اگر یک طرف غیر مقدور عرفی است اینجا می پذیریم که علم اجمالی به تکلیف در این موردی که مقدور نیست عرفا و یا در آن طرفی که مقدور است عرفا این علم اجمالی منجز نیست، چون تکلیف به غیر مقدور عرفی استهجان دارد.

اقول: این مطلب ایشان راجع به اصل تفصیل بسیار وجیه است و مختار ما هم همین است، اما این تعلیل ایشان بسیار تعلیل نادرستی است، و جالب این است که ایشان با این تعلیل می خواهد بگوید واجب کردن انجام فعلی که عرفا غیر مقدور است او هم مستهجن است، نه اینکه فقط حرام کردن ارتکاب فعلی که غیر مقدور عرفی است استهجان دارد، فعلی که انجامش عرفا مقدور نیست شارع بگوید انجام نده، عرف می گوید خوب معلوم است که انجام نمی دهد چون عرفا قادر بر انجام آن نیست، اگر این را می گفت محقق عراقی یک وجهی داشت، اما ایشان می گوید حتی اگر کاری که عرفا غیر مقدور است بگویند انجام بده این هم مستهجن است، این خیلی عجیب است، یعنی اگر حفظ بیضه اسلام غیر مقدور عرفی باشد یک نفر در مقابل لشکر کفر قرار بگیرد که عرف می گوید نمی توانی کاری بکنی یک دست در مقابل هزاران دست صدا و اثری ندارد، آیا بگوئیم مستهجن است شارع امر کند به حفظ کیان اسلام؟ وقتی مقدور عقلی هست فقط عرف چون می بیند خیلی سخت است تعبیر می کند که نمی توانیم، آیا مستهجن است تکلیف؟ اگر اینجور باشد تکلیف پیغمبر به نشر اسلام و استقامت "فاستقم کما امرت و من تاب معک" این هم می شود تکلیف به غیر مقدور عرفی، یا امر امام حسین علیه السلام به قیام علیه یزید این هم می شود امر به غیر مقدور عرفی، عرفا غیر مقدور است، کلام در این استکه این تعبیر که فعلی که عرفا غیر مقدور است انجامش هم مستهجن است بگوئیم انجام نده و هم مستهجن است بگوئیم انجام بده، خوب این دومی چرا مستهجن باشد، خوب برای ایجاد داعی بخاطر اینکه این مکلف این کاری را که عرفا غیر مقدور است انجام بدهد چه استهجانی دارد.

اگر ایشان می گوید حق مولویت خدا قصور دارد از اینکه واجب باشد بر ما اطاعتش در جائی که امر می کند به غیر مقدور عرفی، که بعید است که ایشان همچنین ادعای نادرستی بکند در مورد خدا که مولویتش مولویت ذاتیه است، مولویتش اعتباریه نیست تا بگوئیم عقلاء برای این مولای اعتباری بیش از این مولویت اعتبار نکرده اند که در دامنه مقدورهای عرفی وجوب اطاعت دارد، مولویت خدا اعتباریه که نیست بلکه مولویت ذاتیه است، پس تکلیف به غیر مقدور عرفی مستهجن نیست، حتی نهی از غیر مقدور عرفی هم استهجان ندارد.

پس این وجهی که ایشان برای این تفصیل ذکر کرد ناتمام است، ولی ما اصل مدعا را قبول داریم که در مواردی که ارتکاب یک حرام غیر مقدور عرفی است اینجا علم اجمالی منجز نیست، ولی در جائی که صرفا داعی نوعی بر ترک یک حرام هست مثل اینکه یک آبی که بوی بد دارد یقین پیدا کردیم نجس شده آیا لا تشرب النجس شامل آن نمی شود، آیا چون داعی نوعی بر اجتناب آن هست دیگر شارع آن را حرام نمی کند، یا اگر علم اجمالی داشتیم که یا این آب بدبو نجس شده یا این آب خوشبو آیا این علم اجمالی منجز نیست چون داعی نوعی نیست بر خوردن این آب بدبو؟ این را که نمی شود گفت، لذا این تفصیل را ما قبول داریم و بعدا هم توضیح می دهیم، اما وجه مذکور در کلام محقق عراقی را قبول نداریم.

نظر مشهور:

اما مشهور قائلند که علم اجمالی اگر یک طرفش داعی نوعی بر ارتکابش نبود این علم اجمالی منجز نیست، چه مقدور عرفی نباشد، و چه مقدور عرفی باشد ولی داعی نوعی به ارتکابش نباشد.

دلیل مرحوم آخوند برای نظر مشهور:

وجهی که مرحوم آخوند ذکر می کند این است که می فرماید: تکلیف به داعی بعث و زجر است نسبت به چیزی که مردم زاجر طبعی یا باعث طبعی نسبت به آن ندارند، لذا نیاز هست به بعث و زجر شرعی و مولوی، و لذا جائی که خود مردم داعی نوعی بر ترک یک فعل دارند نهی از آن فعل عرفا می شود تحصیل حاصل، مثل اینکه به انسانهای شریف بگوئیم کشف عورت نکنید امام الناس این استهجان عرفی دارد، برای اینکه انسانهای شریف داعی نوعی ندارند به کشف عورت، یا اینکه به انسانها عفیف بگوئیم یحرم علیکم الزنا بالأم، یا به انسانهای شریف بگوئیم یحرم علیکم اکل العذرة این مستهجن است، و لذا خطاب تکلیف شامل آن فعلی که خارج از محل ابتلاء است یعنی داعی نوعی به ارتکاب آن نیست نمی شود و علم اجمالی انحلال حقیقی دارد، هذا محصل کلام صاحب الکفایة.

اشکال حضرت امام به مرحوم آخوند:

حضرت امام به ایشان اشکال کرده اند که این استهجان که می گوئید مستهجن است خطاب کنند به انسان شریف که لاتکشف عورتک امام الناس یا به انسان عفیف خطاب کنند لا تزنِ بأمک و امثال ذلک این حرف درستی است خطاب شخصی مستهجن است، اما خطابات شرعیه از قبیل خطابات قانونیه اند، خطاب قانونیه یک خطاب واحد است منحل نمی شود به خطابات شخصیه، خطاب واحدی است که شامل همه مکلفین می شود.

اقول: اصل این فرمایش تمام است ولی نیاز به این بیان نبود، خطاب شخصی علت اینکه مستهجن است این است که وقتی به یک شخصی این را خطاب کنید معنایش این است که احتمال می دهید او مرتکب این فعل بشود، لذا به شکل خطاب مشروط هم این را نمی توانید بگوئید که ان صار لک داع الی کشف العورة امام الناس فلا تکشف عورتک، این خطاب مشروط را که دیگر کسی نگفته مستهجن است، مشهور هم فقط می گویند تکلیف فعلی نسبت به آن طرف خارج از محل ابتلاء مستهجن است، اما تکلیف مشروط که مستهجن نیست، ولی می بینید خطاب ان صار لک داع بکشف العورة یا بالزنا بالأم یا باکل العذرة فلا تفعله این هم مستهجن است، چون اینها ایهام این را دارد که شما احتمال می دهید که این مخاطب شما این قدر ضعیف باشد که مبتلا شود به این امور، استهجانش به این خاطر است، ربطی اصلا به حیثیت تکلیف شخصی یا تکلیف قانونی ندارد، توجیه خطاب ولو به نحو تکلیف مشروط در این موارد استهجان دارد، این از خصوصیات توجیه خطاب است.

لذا اصل مطلب را ما می پذیریم که هیچ استهجانی ندارد خطاب تکلیف نسبت به چیزهایی که مردم داعی نوعی به ترک آن دارند شارع آنها را حرام بکند، اتفاقا زنای به أمّ که حرمت علیکم امهاتکم داعی نوعی به ترکش هست، انسانهای منحرف اخلاقی آن هم به شکل نادر مبتلا می شوند به زنای به أم یا بنت یا اخت ولی قانون هیچ مشکلی ندارد، قبل از شرع هم در عرف همه مردم این هست، حتی اینکه می گویند زرتشت ها با محارم ازدواج می کنند یک فرقه از آنها بودند که به آنها مزدکیه می گفتند آنها دچار این انحراف اخلاقی بودند و الا همه زرتشت ها اینجور نیستند، داعی نوعی بر ترک اینهاست، داعی نوعی بر این است که خاک نخورند ولی شارع تحریم کرد با اینکه داعی نوعی است که مردم نمی خورند، شرع باید کامل باشد، چه اشکال دارد که تحریم کند چیزهایی را که داعی نوعی بر ترک آن هست برای اینکه منع از آن قانونمند بشود، تا چه رسد که برخی از افراد قانون داعی نوعی بر ترکش باشد، مثل یحرم شرب النجس نجس در مکان بعید داعی نوعی نوعی بر ترکش است، این استهجان ندارد که قانون شامل او بشود.

{سؤال؟ اینکه می گوئید تحصیل حاصل توضیح بدهید، تحصیل حاصل تکوینا که محال است که اینجا معنا ندارد، مقصود شما این است که چیزی که مضمون التحقق است یعنی ترک اکل قاذورات و اجتناب از ترک قاذورات مضمون التحقق است، چیزی که مضمون التحقق است که از این تعبیر می کنید به حاصل ایجاد زاجر مولوی نسبت به آن می گوئید لغو است و تلاش برای زجر از چیزی است که مکلف طبعا از آن منزجر است، خوب این در صورتی درست است که امکان ارتکاب آن نباشد، و الا اینکه داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست اما ممکن است یک شخصی داعی شخصی بر ارتکاب آن پیدا کند لذا اجتناب از این حرام مضمون التحقق نیست، داعی نوعی بر اجتناب از این حرام است داعی نوعی بر اجتناب از ترک عذره است، اما تضمین شده نیست که همه مردم اجتناب کنند از این شئ، لذا وقتی مضمون التحقق نیست اجتناب از این اکل خبیث هیچ محذور لغویت ندارد که ایجاد زاجر بکنند از این فعل به غرض اینکه اگر یک شخصی داعی شخصی پیدا کرد یا بر خلاف داعی نوعی بر او تحمیل شد ارتکاب این فعل او تا می تواند از ارتکاب این فعل اجتناب کند، این که لغو نمی شود، پس نگوئید تحصیل حاصل هست و تحصیل حاصل محال است، ربطی به بحث تحصیل حاصل ندارد، بلکه بحث لغویت است، بحث این استکه چیزی که مضمون التحقق است نهی از آن به داعی ایجاد زاجر لغو است، چون وقتی انزجار قهری بود زجر از آن لغو است، خوب این در صورتی است که انزجار تضمین شده و صد در صد باشد، اما در مواردی که داعی نوعی بر اجتناب از یک قبیحی هست انزجار مردم از او تضمین شده نیست، حتی انسان شریف هم ممکن است اگر تحریم نشود بر او یک فعلی در شرائط نسبتاً سخت آن فعل را انجام دهد یا یک روز بخاطر غضب یا مشکل دیگری بیاید این فعل را انجام دهد، یا یک روز داعی شخصی به هر کیفیتی پیدا کند به ارتکاب حرام، لذا برای اینکه منع مطلق بشود تحریم می کنند این را، البته خطاب شخصی را عرض کردم در شأن خطاب چیزی هست که مستهجنش می کند و لذا اگر به انسان عفیف به نحو قضیه شرطیه هم بگویند ان صار لک داع الزنا بأمک فلا تزن بأمک ناراحت می شود چون همین توهین به اوست}.

جواب آقای خوئی از مرحوم آخوند:

آقای خوئی وجه دیگری در رد کلام صاحب کفایه ذکر کرده که آقای صدر هم در بحوث فقه پذیرفته، می گوید درست است که مکلف داعی نوعی دارد به اجتناب از بعضی حرامها، ولی شارع هدفش این است که مردم هر کاری می کنند به خاطر خدا باشد حتی در توصلیات، در توصلیات هم غرض اعلی این است که مردم توصلیا را هم بخاطر خدا مراعات کنند، ولی این غرض اعلی هست غرض ادنی در توصلیات تحقق فعل است در واجب توصلی و اجتناب از فعل است در حرام توصلی، ولی غرض اعلی این است که مردم توصلیات را هم بخاطر خدا مراعات کنند، و لذا این تکالیف اثر استنادی دارد، اثر استنادی آن این است که از این به بعد این انسان شریف به دو داعی اجتناب می کند از کشف عورتش امام الناس، یکی به داعی نفسانی که داعی نفسانی انسان شریف حفظ شرف خودش هست، و دوم به داعی الهی که می گوید اگر آن داعی نفسانی نبود که مرا وا می دارد جلو مردم لباس بپوشم باز بخاطر خدا این کار را می کردم و جلو مردم لباس می پوشیدم، این اثر استنادی موجب کمال نفس مردم هست، هدف از خلقت عبودیت است، و هدف از تشریع احکام هم ولو هدف عالی ایجاد روح عبودیت است به اینکه مردم تکالیف را بخاطر خدا انجام دهند، و این خارج می کند شمول خطابات تکالیف را نسبت به آن افرادی که موافقت می کنند با آن احکام بخاطر داعی نوعی از لغویت، شمول این احکام نسبت به این افراد دیگر لغو نیست، درست است که آنها عملا موافقت می کنند با این وجوب ستر عورت بخاطر داعی نوعی، اما بگذار تکلیف شامل اینها بشود تا اثر استنادی پیدا بشود از این به بعد بگویند بخاطر خدا این کار را می کنند، و این اشکال ندارد ثواب هم به او می دهند، اجتماع داعی نفسانی مستقل و داعی الهی مستقل باعث می شود که فعل بشود قربی و اثر استنادی پیدا کند.

اقول: این فرمایش آقای خوئی لازمه اش این است که دیگر خطابات ترخیص شامل این موارد نشود،[[1]](#footnote-1) چون این فرمایش در خطابات تکلیف است که مکلف به استناد این وجوب یا این استحباب فعل را مرتکب می شود، به داعی امتثال خطاب نهی فعل را ترک می کند، اما خدا فرموده است که شرب حلیب گوسفند حلال است خوب این چه اثر استنادی دارد؟ اما آن روایت ان الله یحب أن یؤخذ برخصه این روایت ضعیفة السند این معنایش این نیست که خدا دوست دارد مردم مباحات را انجام دهند بلکه این یک رختصهای خاصی است که در روایت وارد شده مثل رخصت در افطار برای مریض و مسافر بعد از عزیمت، یعنی بعد از اینکه واجب شد صوم بر همه رخصت دادند به مریض و مسافر در افطار، روایت می گوید مبادا این رخصت خدا را عمل نکنید، و الا معنا ندارد بگوئیم إن اللّه یحبّ أن یؤخذ برخصه و مکروهات را مرتکب شویم بگوئیم إن الله یحبّ أن یؤخذ برخصه، این بحث را در جای خودش مطرح کردیم این روایت هم سندا ضعیف است و هم دلالة نمی گوید خدا دوست دارد مباحات را انجام دهید، رخص در لغت مطلق اباحه نیست، پس ترخیص اثر استنادی ندارد، اما بالوجدان شمول خطاب ترخیص نسبت به افرادی که داعی نوعی مطابق با همین ترخیص دارند یعنی گاهی انجام می دهند و گاهی انجام نمی دهند نمی شود گفت که شمول خطاب تکلیف نسبت به اینها لغو نیست چون اثر استنادی ندارد، نه خطاب تکلیف و خطاب ترخیص تا جائی که متعلقش مقدور باشد به هیچ وجه لغو نیست بلکه برای تکمیل شریعت است و هیچ استهجان عرفی ندارد حتی اگر نوع مردم غالب مردم هم داعی نوعی نداشته باشند، اینکه حضرت امام فرموده در خطابات قانونیه باید عدد معتنابهی از مردم متأثر بشوند از خطاب قانونی خوب یحرم الزنا بالأم یا یحرم اکل العذرة چند نفر مبتلا هستند به این مطلب، اکثر مردم اجتناب می کنند، اما اگر بنا باشد قانون نشود در دین که یحرم اکل العذرة این دین ناقص است، دینی که "ما من شئ الا و فیه کتاب او سنة" این خودش استهجان دارد دین ناقص که می گوید من می خواهم تمام وظائف شما را بیان کنم، لذا خطاب تکلیف هیچ استهجانی ندارد، نه نیاز است به فرمایش حضرت امام و نه به فرمایش آقای خوئی، بقیة الکلام انشاء الله فردا.

1. - یعنی در آن طرف خارج از محل ابتلاء ولو خطاب تکلیف شاملش بشود چون اثر استنادی دارد اما نمی شود خطاب ترخیص شاملش بشود چون اثر استنادی در او معنا ندارد، و لذا چون امکان جریان خطاب ترخیص در این طرف خارج از محل ابتلاء نیست پس اصل ترخیصی هم در طرف خارج از محل ابتلاء جاری نمی شود تا تعارض کند با جریان اصل ترخیصی در طرف داخل در محل ابتلاء، در نتیجه ولو طبق شما خواستید ریشه انحلال حقیقی را بزنید اما انحلال حکمی مشکلی ندارد.(مقرر: ظ) [↑](#footnote-ref-1)